



# سلوکی در تاریخ هنرهای معاصر اسلامی ایرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

● بادرود به رهبر بزرگ انقلاب و بادرود به رزمندگان انقلاب اسلامی که با خون پاک خودشان نه تنها آزادی و شرف برای ملت ما خریدند، بلکه زمینه رشد و شکوفائی استعدادهای الهی مستضعفان جامعه ما را هم فراهم کرده‌اند. آنچه در مورد هنر گفتنی است، خیلی گسترده است تا آن حد که طبیعتاً وقت‌های این چنین نمیتواند ایجاد بکند که تمام مسایل آنچنان که باید و شاید گفته شود. برای همین من سعی میکنم مساله هنر را در رابطه با انقلاب اسلامی خودمان مطرح کنم و طبیعتاً وظایفی که در این رابطه نیروهای اصیل انقلاب بردوشان است وظایف بسیار سنگینی است.

به همین منظور من به طور مختصر به یک تاریخچه اشاره میکنم که آن تاریخچه وظیفه هنر را در شرایط ما و موقعیت هنر اسلامی را در دوران انقلابی

چندی پیش، مهندس میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران، طی سخنانی دقیق و عمیق، به بررسی و غور و تفحص در هنر اسلامی پرداخت. سخنرانی مهندس موسوی، روشنگر و راهگشای جلوه و جنبه‌های گوناگون هنر در اسلام است.

متن این سخنرانی، به جز آنکه دارای نکته‌هایی است که هنرمندان معاصر می‌توانند از آن فایده‌ها بگیرند، از نظر «جامعه‌شناسی هنری» نیز واجد ویژگی‌هایی است.

مهندس موسوی در این مقاله، تصویری کامل و جامع از موقع و موضع هنر در دوره طاغوت می‌دهد و در عین حال نیز، آینده هنر اسلامی را که اینک شاهد کشش و کوشش‌هایی برای دستیابی به معیارهای آن هستیم، روشن می‌سازد:

# دیدگاه فرهنگی پیر حسین موسوی - نخست وزیر پیراهن هنر معاصر

- دولت تمامی مسئولان باید از هنر تازه ای که در حال به وجود آمدن است پشتیبانی کنند.
- در رژیم سابق هشتاد، نود درصد از هنرمندان «نهیلیست» بودند و هنر را برای هنر به کار می گرفتند.
- در نظام سابق، گروه های چپ حداقل در یک مورد با نظام هماهنگی داشتند و آنهم موافقتشان با اسلام زدایی بود.



خارج کنیم طبیعتاً آن خلاء را با چیزهای دیگری باید پر کنیم. اسلام زدایی در کشور ما به صورت یک سوغاتی که از فرنگ صادر می شد، مطرح شد و در دوره سلطنت رضا خان بود که به طور عمیقی به دوسه روش پی گرفته شد: یکی مسأله اتکاء به نظام ارزشی پیش از ظهور اسلام بود. یعنی تکیه بر تاریخ هخامنشیان، ساسانیان و دوران سلاطینی که پیش از اسلام در ایران بودند و نظام هایی که آن مواقع در ایران وجود داشتند. در نتیجه تکیه می شد بر ارزشهای ناسیونالیستی و بر عواملی نظیر خون، خاک و عناصری از این قبیل که در ناسیونالیسم به آن برخورد می کنیم. این جنبه تقریباً در تمامی کشورهای اسلامی به یک نحوی از طرف غرب تزریق شده و وجود پیدا می کرد و هنوز هم وجود دارد، با هدف اینکه نظام های ارزشی حاکم بر فرهنگ ما تاراندن بشود، چرا که این نظام ارزشی در مقابل سلطه استعمارگران و در برابر آنچه مملکت ما را به صورت جزئی و زایدی از نظام

ما برجسته خواهد کرد.

کلاً در دوران پیش از انقلاب در حوزه های هنر در سپهری که هنرمندها در آن رشد می کردند، از گروه های مذهبی خبری نبود. یکی از مهمترین و پلیدترین کارهایی که رژیم سابق انجام داده بود، مسأله اسلام زدایی فرهنگ بود و به تبع آن هنرمانیز که همراه اسلام تولید یافته، شکوفان شده و بالیده بود تا یک فرهنگ غنی انسانی را به وجود آورد. در دوران رژیم پهلوی بنا به اسلام زدایی، از محتوای اصلی خودش خالی شد و تبدیل به زایدی از فرهنگ فاسد غربی شد.

**اسلام زدایی، هدف استعمار**

طبیعتاً به همین دلیل ما از مشخصات هنر قبل از انقلاب همان خصوصیت اسلام زدایی شده آنرا می دانیم. این مسأله به چند شکل انجام می پذیرفت. یعنی ما وقتی که می خواهیم در یک مسأله تغییر و تحولی ایجاد کنیم و یک عنصری را از صحنه

غربی درمی آورد مقاوم بود. به همین دلیل لازم بود که این فرهنگ، عمیقاً از محتوای اسلامی خودش خالی شود.

از سوی دیگر منظوره‌های سیاسی دیگری هم در بین بود: اینکه کشورهای اسلامی را ببینند و قطعه قطعه بکنند و بعد از تکه تکه کردن، هیچ چیز مناسب‌تر از آن نبود که احساسات ناسیونالیستی رواج بدهند.

این مسأله خیلی هشداردهنده است برای تمامی هنرمندان ما و برای تمامی ملت ما. چرا که می بینیم همان موقعی که در ایران با توسل به باستانشناسی، خرابه‌های تخت جمشید از خاک بیرون کشیده می شد و تاریخی ساخته می شد تا ملت ما اجباراً به آن تاریخ افتخار کند و آن تاریخ کاملاً بیگانه از اسلام بود، یعنی تاریخ پیش از اسلام و ارزش‌های آن هزاران سال بود که مرده بود و بدین ترتیب دوباره احیاء می گشت، همان موقع در تمامی کشورهای اسلامی این مسأله به نحو دیگری اتفاق می افتاد، در مصر مقابر فراعنه قدیم و معابد قدیمی بیرون کشیده می شد. به همین ترتیب در عراق معابد سومری‌ها و کلدانی‌ها، در فلسطین تمدن فنیقی‌ها از زیر خاک بیرون کشیده می شد تا بتوانند در آینده برای تک تک این سرزمین‌ها تاریخ جداگانه‌ای بنویسند، بدون کوچکترین پیوستگی باهم. در نتیجه تاریخی این چنین داشتیم. هنری این چنین داشتیم. فراعنه‌ای داشتیم که چنان می کرد و چنین می کرد. به ایرانی‌ها می گفتند که شما کسری‌ها را دارید، داریوش‌ها را دارید، کوروش‌ها را دارید. به عراقی‌ها بعداً بگویند که تمدن سومری پشت سرتان هست که پایه گذار تمدن بشری است. به سوریه‌ای‌ها بگویند که این فنیقی‌ها بودند که برای اولین بار خط را اختراع کردند و فلان کار را کردند و نظایر این‌ها، یعنی آن عناصری که می توانست به تکه تکه شدن

کشورهای اسلامی کمک بکند.

خوب طبیعتاً این مسأله که به هیچوجه هم اتفاقی نبود و در سراسر جهان اسلام داشت اتفاق می افتاد اثر عمیق‌اش را روی فرهنگ و هنر مامی گذاشت. آنچنان اثریکه در طول پنجاه سال به تدریج هنرماد رزمینه‌های گوناگون، نظیر نقاشی و شعر و سایر جنبه‌ها کاملاً پیوستگی خود را با هنر غنی اسلامی از دست می داد و نظام ارزشی حاکم بر این هنر کاملاً دگرگون می شد و نوع بینش هنرمندان مانیز کاملاً زیر و رو می شد. سبک‌ها و قهرمانها نیز کاملاً زیر و رو می شدند و هنر مازایده‌ای از هنر غرب می شد هنرمندان ماهم طبیعتاً وقتی که اینجا در گالریها، نقاشی‌های خود را به نمایش می گذاشتند، قبل از اینکه به پیوستگی نقاشی‌ها با فرهنگ عمیق مردم وتوده‌ها و به فرهنگ اسلامی فکر بکنند، بیشتر به قضاوت غربی‌ها فکر می کردند. بیشتر به این مسأله فکر می کردند که آیا اگر این نقاشی‌ها بین آثار هنر در معرض دید آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، فرنگی‌ها قرار بگیرد به حساب خواهد آمد یا نه؟! یعنی اهمیت دادن به قضاوت غربی‌ها. یعنی یک نوع تهی گشتن هنرمند شرقی از خود. طبیعتاً در آن دوره، هنرمندانی نمی یابیم که خودشان بتوانند باتکیه بر زمین استوار و باریشه کردن در زمین خودی، رشد بکنند و ببالند، بلکه آن هنرمندها مثل خزه‌ها و انگل‌هایی هستند که تغذیه‌شان از یک مجرای دیگر است.

از سوی دیگر مامی بینیم که غیر از ترویج حس ناسیونالیستی که در قالب برنامه‌های دیگری هم پیاده می شد. مثلاً مطرح کردن هزاره فردوسی در زمان رضاشاه. این یک جنبه اتفاقی ندارد و یا پیراستن زبان فارسی از لغات عربی، جنبه اتفاقی ندارد و نظایر این‌ها به این ترتیب می بینیم که این برنامه در کشورهای مختلف هم، با شدت و ضعف

## گوناگون دنبال می شود. غربزدگی و ازخود بیگانگی

مسأله دومی که دردوره رضاخان شروع می شود و دردوره محمدرضا به اوج خود می رسد. مسأله غربزدگی به معنای گسترده آن است. گرچه ناسیونالیسم هم خودش یک وجهی از غربزدگی است که خوداحتیاج به تحلیل مفصل و جداگانه ای دارد. مسأله غربزدگی به این معنی است که مابه معیارها و ارزش های غربی و هنر غربی و یادرمجموع به فرهنگ غربی اهمیتی بیش از آنچه خودداریم بدهیم. درحقیقت به خود و زندگی خود و فرهنگ خود ازدریچه دید مستشرقین، ازدریچه دید غربی ها بنگریم و بعد خودمان قضاوت بکنیم. نکته دردناکی که دراینجاست، این است که عمق این از خود بیگانگی به حدی است که گاهی افرادی هم که عمیقاً به فرهنگ خودشان علاقه داشتند، دچار این فریب شدند. من دراینجا برای اینکه هنرمندان توجه بیشتری به آن بکنند، یک مثالی ذکر می کنم: یکی از این نقاشان بسیار معروفی که مادرتاریخ نقاشی خودمان داریم و یک نقاش قدیمی است که تغییر و تحولی هم درنقاشی کشورمان ایجاد کرده، «کمال الملک» است. او همین قدر که وقتی ازایران حرکت می کند و درفرانسه به آموزش نقاشی می پردازد و بعد برمی گردد به ایران، دچار این فریب می شود. البته تابلوهای او نمونه ای از تابلوهای خیلی اصیل ایرانی شمرده می شود که از زندگی مردم سرچشمه گرفته است و می بینیم که معمولاً درنقاشی های کمال الملک صحنه ها و درک آن برای مردم عادی یک چیز بسیار عالی است، ولی برای یک فرنگی ممکن است این مناظر، یک مناظر شگفت آوری باشد. به این معنی که فرض کنیم مراسم هفت سینی که معمولاً دم عید درکنار ساعت تحویل چیده می شود، یک مراسمی است که

هیچکس از ملت ما زدیدن آن به شگفتی و تعجب در نمی آید، ولی وقتی که یک مستشرق به این مناظر و به این آداب، به این سلوک، به این فرهنگ نگاه می کند، به نظرش این یک چیز شگفتی می آید. وقتیکه کمال الملک می رود به فرانسه و از آنجا برمی گردد، درست درخودش همان شگفتی را احساس می کند که یک غربی یعنی آن مناظر عادی برجستگی پیدای کند برای او. در کارهای بعدی، درست در همان لحظاتی که او فکر می کند و منظره هایی از زندگی عادی مردم را ترسیم می کند، درحقیقت مناظر عادی را از دید غربی ها ترسیم می کند. این عمیق ترین ازخودبیگانگی ممکن است بدون اینکه آدم خودش متوجه باشد و حتی ممکن است این طور پیش خودش قضاوت داشته باشد که من فردی هستم متعلق به این فرهنگ، متعلق به دردها ورنج های این ملت، کسی هستم که می خواهم از اوضاع و شرایط موجود در جامعه ام حرفی بزنم، ولی در همان لحظه با وجود این اعتقاد، خودش را گول زده باشد. این از خود بیگانگی بعداً در مورد هنرمندان ما عمیق تر و عمیق تر می شود و با برنامه های وسیعی هم که دردوره محمدرضا پیاده می شود گسترش می یابد. شاید ذکر این نکته بی مورد نباشد که بدانیم فعالیت های فرهنگی به ویژه در مورد هنرمندان، از سوی رژیم سابق بعد از ۱۵ خرداد بود که اوج گرفت و یک سیاست فرهنگی در این زمینه برای احیاء ارزش های نظام شاهنشاهی تدوین شد. مطالب تدوین شده آن در وزارت فرهنگ و هنر سابق هنوز باقی است. از جمله جشن ها و جشنواره هایی که گذاشته می شد، هدایت هایی که به گروه های هنری از سوی دربار اعمال می شد و نظایر اینها در این سیاست می گنجید. عملاً در چنین موقعیتی، گروه های مذهبی به خاطر مخالفت با نظام هیچ

جایی ندارند و به کناری رانده می شوند. این نکته مهمی است که بازهم احتیاج به تفصیل دارد، ولی من خیلی خلاصه از آن می گذرم. بدنیست یادآوری کنم که درنظام سابق گروههای چپ حداقل دریک مورد بانظام سابق هماهنگی داشتند، حتی آن گروههای مخالفشان (اپوزیسیون) آن هم موافقت در اسلام زدایی است. یعنی گروههای چپی که احتمالاً بانظام هم مخالف بودند. حداقل درزمینه اسلام زدایی فرهنگ ما بانظام سابق هماهنگی داشتند، به همین دلیل این گروهها امکان یافتند درتمام مراکزی که به یک نحوی بافرهنگ و یاخلاقیت های هنری سروکار داشت شرکت کنند و از رادیو تلویزیون، روزنامه ها، محافل هنری، کانون نویسندگان و نظایر اینها، کاملاً رانده نشوند، ولی توی هیچ کدام از این مراکز، گروههای اسلامی را نمی یابیم. به خاطر اینکه مخالفت گروههای اسلامی بانظام سابق یک مخالفت مطلق و کامل است. طبیعی است که درچنین شرایطی مادرصحنه هنری-فرهنگی خودمان، هنری داشته باشیم غریزه و روشنفکرانی داشته باشیم خواه از چپ یاراست و یا متعلق به رژیم یا احتمالاً مخالف رژیم که در مجموع هنرمندانی مخالف اسلام هستند و موافق اسلام زدایی، استثناهای کمی چون آل احمدها پیدا می شوند که به تدریج متوجه اهمیت حیاتی اسلام و مذهب در زندگی مردم می شوند، ولی این هارا نمی شود قاعده حساب کرد. فقط جنبه استثنا دارد.

### اینک، پس از انقلاب اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب، می بینیم که اگر درزمینه های سیاسی بانبروهای عظیمی از ملت روبرو هستیم که درصحنه حاضرند، درزمینه های هنری/مادچار ضعیف بسیار شدیدی هستیم به این

عنوان که ما مثلاً درزمینه رزمی،... مدیریت و یاد درزمینه های سیاسی افراد بیشتری در اختیار داریم تا هنرمندان. حال به همین دلیل هم است که برنامه های رادیو تلویزیون، روزنامه ها خیلی دیر به تسخیر انقلاب اسلامی ایران درآمد. البته قبل از انقلاب، آن دو سه سالی که مخالفت ها با رژیم اوج گرفته بود، یک حرکت هایی در شعر اسلامی به وجود آمد. همان شاخه ای که بعد از انقلاب بیشترین رشد را داشته و الان به صورت پیشستانزانه نسبت به هنرهای دیگر پیش رفته و توانسته است آن خلاهای موجود بین شعر نو، شعر امروز، شعر قدیم که جانمایه اش اسلامی است پر کند، ولی باین وصف تعداد شاعران، تعداد نقاشان، تعداد کسانی که هنر خودشان را و خلاقیت خودشان را در راه انقلاب بگذارند بسیار کم است، ولی از سوی دیگر انقلاب ما یک انقلاب تولید ساز است، ماعمیقاً احساس می کنیم که همگام با چنین تحول عمیقی در روحیه مردم، یک تحول عمیقی هم در فرهنگ و هنر ما به وجود می آید. سه سال گذشته، صحت این برداشت را ثابت می کند. به این عنوان که اسلام و انقلاب ما که آزاد کننده نیروهای عظیم مستضعفین در سراسر کشور است، باعث می شود که یک رشد و شکوفائی عمیق و گسترده ای در زمینه خلاقیت های هنری در سراسر کشور ایجاد شود. شروع بسیار خام و ابتدایی است، ولی به طور سریع این خامی و ابتدایی بودن به سمت پیچیدگی، بهتر شدن، غنی شدن و تکامل یافتن پیش می رود.

طبیعتاً این هنر تازه ای که در کشور ما در حال به وجود آمدن است و شایسته آن است که دولت تمامی مسئولین به آن توجه دقیق داشته باشند و آنرا پشتیبانی کنند، یک هنری است که کاملاً رابطه اش با هنر دوران شاهنشاهی-چه به صورت مخالفین اش و چه موافقین اش- بریده است. یکی هنری است متعلق به

مردم، جوشیده از متن مردم که عمیقاً درصدد آن است تا اخلاص‌های موجود بین خود و هنر اسلامی قدیم را پر کند و آن دوران رخوت طولانی را از بین ببرد، آن خندق عظیم موجود بین فرهنگ راستین مردمی را که بین این فرهنگ و آن فرهنگ وجود دارد، پر نماید. این هنر از درون توده‌های میلیونی مردم می‌جوشد، از آرمان‌های آنها خبر می‌دهد و از اتصال این توده‌های میلیونی به ما و راه‌ها خبر می‌دهد.

بعد از انقلاب آن زنجیرها، که از دست و پاهای ملت ماباز شده باعث گشته، خلاقیت عظیمی به وجود بیاید، جوشان شود و هنر امروز ما که درست بر پایه این سیل عظیم مردمی و توسط آنها به وجود آمده است، استوار شود انشاء الله شکل نهایی خودش را در آینده خواهد گرفت.

کلاً این هنر تازه‌ای که در حال به وجود آمدن است و ما با اینکه سه سال بیشتر برای این هنر شناسنامه نداریم، ولی درخشندگی‌های غیر عادی در آن می‌بینیم که من طی این مبحث اشارتی به آن خواهم کرد.

### روشنفکران خودباخته «هنر» اسلامی

این هنر از ممیزاتی که دارد این است که شدیداً جاکمیت نظام اسلامی را در خود دارد. در این هنر ما جا به جاتین و آوای ارزش‌های اسلامی را چه به صورت شکلی (فرمیک) و چه به صورت محتوایی می‌یابیم. من برای اینکه بتوانم مسأله را بیشتر توضیح بدهم و عملاً تفاوت این هنری را که در حال شکل گرفتن است با هنری که قبل از انقلاب، با آن روبرو بودیم، نشان بدهم، یک مثالی خواهم زد.

عملاً در نظام سابق با آن اسلام زدائی عمیقی که صورت گرفته بود، اشاره کردم که توی هنرمندان حتی گروه‌های مخالف نظام که البته صدایشان دبنمی آمد، به صورت آهسته، سمبلیک و کتابی یک

حرفه‌ای بر ضد نظام می‌زدند، ولی هیچ موقع مبارزه جدی از خودشان در مقابل نظام نشان نمی‌دادند و وقتی هم که شعری می‌گفتند و داستانی می‌نوشتند که اگر مجموعه این دیوانهای بزرگ، شعرهای بلند، کوتاه، داستانها و همه‌اش را شما بررسی کنید، به هیچوجه جایایی از اسلام در آنها نخواهید دید. اسلامی که در متن مردم زمینه‌ساز یک دگرگونی و تحول عمیق بود و عجیب است که هنرمندی که دید تیزی هم باید داشته باشد و با آن دید تیز تا اندازه‌ای قدرت پیشگویی بتواند پیدا کند، این افراد تا این اندازه بیگانه از این فرهنگ و از این تحول باشند. این مسأله انزجار از اسلام به قدری عمیق بود و اثرات این اسلام زدایی به قدری عمیق بود که مثلاً همین گروه‌ها وقتی نشریه‌ای می‌خواستند انتشار بدهند، خوب از آنجا که اسم این نشریه خیلی می‌توانست برایشان اهمیت داشته باشد که حاوی یک اسطوره‌ای باشد، یک داستانی، یک افسانه‌ای باشد و یک معنای خاصی را ارائه بدهد و خود آن معنی می‌تواند چگونگی ماهیت این گروه را نشان بدهد این‌ها می‌آمدند اسم نشریه‌شان را «آرش» می‌گذاشتند. می‌دانید که آرش نام یک داستان قدیمی است و نام یک کسی است که به خاطر وطنش تیرا در چله می‌گذارد، رها می‌کند و در اختلاف بین ایران و توران زمین مثلاً با این تیر مرزها و مرز ایران را مشخص می‌کند و بعد به خاطر نیرویی که پشت این تیر گذاشته، خود از بین می‌رود.

می‌بینیم که یک داستان ظاهراً قومی و وطنی است، ولی آن چیزی که برای ما عجیب است، این است که این کلمه «آرش» در ذهن نویسندگان و شاعران خوش‌آهنگ می‌آمد تا آن اندازه‌ای که شعر هم می‌گفتند تا آن اندازه‌ای که اسم‌اش را روی نشریه‌شان می‌گذاشتند، ولی کلمه «حسین» که پشت سرش آن واقعه عظیم و آن

همه ارزش های انسانی و الهی در آن متبلور است و افسانه آرش در مقابل آن واقعیت تاریخی، جزیک افسانه رنگ باخته متکی بر ناسیونالیسم، خاک پرستی چیزی نیست، این کلمه «حسین» کلمه خوش آهنگی نمی آمد. شما هیچ شعری نمی یابید، هیچ داستانی را نمی یابید که حتی به عنوان یک داستان یاب به صورت یک افسانه در آن به ماجرای کربلا اشاره شده باشد. هیچ شعری رانمی یابید که در آنجا به صورت کنایه هم که شده، اسم «حسین» برده شده باشد. چرا؟ به خاطر اینکه نام بردن از «حسین» و به کار بردن این واژه مساوی با یک ضد ارزش در نظام سابق بود و روشنفکر خود باخته ما، کسی که از خودش بیگانه گشته بود، از فرهنگ ملت خود بیگانه گشته بود، در قالب این کلمه و در ماورای این کلمه، هیچ نوع بار حتی بار فرهنگی نیز نمی جست. حتی با راسطوره ای هم نمی جست که بگوید یک داستان زیبایی پشت کلمه «حسین» است من یادم می آید که توی شعرهای بعضی از آن شاعران نوپردازان موقع که شعرهای قشنگی هم می گفتند، از افسانه های آفریقایی و اروپایی در آنها بود، از انجیل بود از تورات بود. حتی یکی از آن شاعران برداشته بود، یک قسمت هایی از تورات را یکی از سرودهای سلیمان را ترجمه کرده بود، ولی در تمام مجموعه کارهای اینها یک کلمه ای از داستان کربلا نبود. به نظرمی آمد که یک داستان مثلاً بیهوده و بیخودی است اصلاً به کار بردن و نام بردن از آن بیهوده است. گفتم که وقتی این مسأله عظمت پیدامی کند و عمق فاجعه را نشان می دهد که بدانیم از یک داستان و یا یک افسانه آفریقایی در این داستانها و شعرها یاد شده، ولی از این مسأله خیر. طبیعی است که وقتی انقلاب صورت می گیرد، این قشر از هنرمندان و این قشر از کسانی که در کار هنر بودند، نتوانستند به هیچوجه زبان مشترکی

با توده های مردم پیدا کنند. اینها از وایشان و اینکه نتوانند زبان مشترکی با مردم پیدا کنند، طبیعی بود. طبیعی بود که درد مردم را نفهمند، عمق انقلاب اسلامی را درک نکنند و نتوانند با آن همگامی بکنند، طبیعی بود که این افراد هم زبان با آمریکا شوند و کم کم در دامن آمریکا بغلتند. چرا که قبل از آن تمامی پل ها را خراب کرده بودند. چرا که قبل از آن و دیعه بزرگی که خدایه انسان داده، یعنی شرافت انسانی، خود بودن و به خود توجه داشتن نه در معنای خود پرستی، بلکه به آن حقیقت والای انسانی توجه داشتن را آنها از دست داده بودند. آنها بیش از اینکه خود باشند، یک فرد دیگری بودند که بدون اینکه خود بدانند سرجای آنها نشسته بودند. من یادم هست که یکی از کاریکاتورست های مشهور رژیم سابق تصویری کشیده بود که در مورد این هنرمندان خوب صدق می کند. او تصویری را کشیده بود خیلی قوی هیكل، ولی به جای سر، یک کژدم گذاشته بود و من اسم آن هنرمند رانمی برم، ولی در حقیقت هنرمندان ما تبدیل به چنین موجودی شده بودند. آدمی با هیات و قواره نسبتاً سالم و حتی قوی، ولی به جای سر یک کژدم، یک عقرب و یک حیوان گزنده روی تن داشتند. هنرمندان ما اغلب تبدیل به چنین موجوداتی شده بودند من با استثناءها به هیچوجه کاری ندارم و یا آن کسانی که عمق این انقلاب را درک کردند و حداقل خاموش شدند، با آنها کاری ندارم، ولی اکثریت آنها چنین حالتی را به خود نگرفتند. اما بعد از انقلاب می بینیم که کم کم شاعران و نویسندگانی پیدامی شوند، گرچه به زبان اول الکن، زبانی که خیلی روان نیست، ولی شروع می کنند آن طنین کلمه «حسین» را درک کردن، اسلام را درک کردن، شیرینی مزه انقلاب را زیر دهانشان مزه مزه کردن، حفظ کردن آن معنای عمیقی که از ماورای این انقلاب می شود آنها را دید،

دم زدن در هوای تازه ای که این انقلاب، آن هوای تازه را سیر داده بود به سمت ملت ما. طبیعتاً رشد انسان بی نهایت است و ما این رشد را در میان ملت خودمان می بینیم و می بینیم که به تدریج شاعرانی پیدا می شوند از این روستا، از آن روستا، از این شهر و از نقاط مختلف کشور، نقاطی که به هیچوجه در رژیم سابق امکان پرداختن به هنر در آنجاها نبود، ولی در نظام ما شروع می شود و یک چنین سیل عظیمی به راه می افتد و مایک باره متوجه می شویم. باتکیه بر این نیروی عظیم مردمی بایک حرکت گسترده در هنر خودمان مواجه می شویم نقاشان زیادی به وجود می آیند. هنرمندان زیادی به وجود می آیند. پوهترهایی که به حالت خام شروع می شود، الان از زیبایی و عمق خیلی زیاد برخوردار شده است. نقاشی هایی که اگر مقایسه شود با نقاشی های آمریکای لاتین با ۵۰ سال سابقه کار در ارتباط با انقلاب و توده های مردم مخصوصاً با نقاشی های دیواری یعنی فرسک ها، خواهید دید که آن کاری که نقاشان مکتبی ما در این مدت سه سال کرده اند، نه تنها تمامی آن ۵۰ سال را پوشانده است، حتی از آنها بسیار بسیار فراتر هم رفته است.

یکی از بزرگترین تمیذاتی که هنرمندان ما دارند در مقایسه با هنرمندان رژیم سابق، همان طور که اشاره کردم، اسلامی شدن هنرمند و نزدیکی زبان او به زبان توده های مردم است. این نمونه هایی بود که از هنرمندان سابق گفتم و علت ناکامی آنها در ارتباط با توده ها را هم اشاره کردم و از آن نشریاتی که آنها درمی آوردند سخن گفتم و این را هم اضافه کنم که اگر قشرهایی را که هم آنها را مطالعه می کردند بررسی کنیم می بینیم که قشرهای بسیار محدودی هستند، ولی برعکس هنرمندان مسلمان چنین نیستند. البته تمیذات و فرقی های زیاد دیگری را هم می شود شمرد و من سعی می کنم کمی بیشتر به آنها

اشاره کنم.

یکی دیگر از این فرقی ها این است که شاعران ما، نقاشان ما، داستان نویس های ما جهان وهستی را معنی دار می شناسند، دنبال یک معنایی هستند، دنبال پیوند خوردن با حقیقتی هستند، برای آنها تمامی پدیده ها به صورت پوسته ای به شمار می آید که چون فلسفی اشارت به یک عمق وسیع تر دارند و به یک ژرفنمایی اشاره دارند، برای اینها همه چیز به صورت کنایه، حکایت از خیر و جمال بی نهایتی از سراسر جهان می کنند. یعنی همان خصوصیتی که هنر قدیم ما داشت، هنر اسلامی داشت که جهان را طوری می نگرد و پدیده ها را آنچنان می نگرد که آن جهان به صورت کنایی، اشاره به یک حقیقت عمیق تر و به یک معنای عظیم تری دارد. این جنبه کنایی که واقعاً در هنر اسلامی هست و البته اینجا جای باز کردن آن نیست و خود به مجال وسیعی احتیاج دارد، ما می بینیم که به تدریج در شاعران ما ظاهر میشود. اگر در رژیم سابق ما بیشتر «پوچ گرایی» را می بینیم که غالباً جانمایه کارهای هنری است و میشود گفت که هشتاد و دو درصد از هنرمندان ما «نهیلیست» بودند و یا می بینیم که به یک نحوی هنر را به صورت وسیله ای برای هنر و «هنر برای هنر» به کار می بردند و خودشان به هنر، اصالتی می بخشیدند که در ماورای خودش هیچ تعهدی ندارد و متوجه سمتی نیست، برعکس در نظام تازه جمهوری اسلامی، هنرمندانی که به این ترتیب از درون مردم می جوشند، می بینیم که هنر را به صورت ابزاری برای پی بردن و برای پیوند خوردن با حقیقت و الا تری به کار می گیرند. مخصوصاً من این مساله را در زمینه شعر به طور عمیق می یابم و یا همچنین در زمینه های نقاشی.

### هنرمندان و وظیفه دست درکاران

آن چیزی که خارج از این فرقی ها و تمیذات مهم است، این است که بیشتر تیپ هایی که در نظام





است. هنوز در نظام مانیا آمده اند توضیح بدهند علت اینکه فلان گروه مارکسیست می آید، سی چهل تا کتاب ماکسیم گورکی را در عرض یکی دو سال ترجمه می کند و در اختیار مردم می گذارد، به خاطر چی این کار را انجام می دهد و اثرات این داستانها چی می تواند باشد. چرا تا این حد مارکسیست ها و یا گروههای غربی و راستگراها و چپ گراها به

جمهوری اسلامی، تیپ های هنرمند به شمار می آیند و متعلق به این نظام هستند، درست مثل آن پاسداری که از درون این مردم برمی خیزد و آنها را از درون مردم برخاسته، این تیپ ها نیز تیپ های جوان هستند. متأسفانه مسئولین نظام جمهوری اسلامی آشنائی شان با مباحث هنری بسیار کم است، حساسیت شان هم نسبت به این مساله بسیار کم

مساله ادبیات اهمیت می دهند؟ آنها با هنرمندان خودشان چطور روبرو می شوند؟ چه بودجه هایی در اختیار آنها می گذارند؟ چه تشویق هایی از آنها می کنند؟ چه امکاناتی را در اختیار آنها می گذارند و...؟

هنرمندان مدرسه سال گذشته به اعتقاد من در مجموع دچار بی مهری شدیدی بوده اند. بانها پرداخته نشده و عظمت کارشان دریافت نشده است. ماهنوز احساس نکرده ایم که پیام انقلاب اسلامی را ارزش های انقلاب اسلامی را این اشعار و این پیام هاست که در سراسر جهان تثبیت خواهد کرد و به همه نقاط جهان خواهد برد. ماحتی در این زمینه از سنت پیغمبر اکرم هم تبعیت نکرده ایم. مگر نه آن بود که پیغمبر اکرم دهها شاعر-به طوری که در کتاب الغدیر آمده است در اطراف خود داشت. برای «حسان بن ثابت» منبر جداگانه گذاشته بود و آن همه تکریم می کرد از آن شاعر مگر نه همین ائمه اطهار ما گفته اند که کسانی که (در همان الغدیر آمده است) با دشمنان ما باشاعر می جنگند و می رزمند، درست مثل آن مجاهدینی هستند که با نیزه و خنجر و سلاح برضد دشمنان مامی جنگند. خوب اینها که به صورت مکرر در احادیث و روایت آمده است و ما در این زمینه شواهد تاریخی بسیاری داریم آیا ما به هنرمندان جامعه خودمان قدر گذاشته ایم به اعتقاد من نه. در شرایطی که گروه های مختلف در نظام جمهوری اسلامی، کارهای هنرمندان خودشان را که ریشه در فرهنگ مردم ندارد با قیمت های خیلی کلان و با چاپ های خیلی خوب در معرض خرید مردم قرار می دهند و بهشان کمک می کنند ما از این گوشه و آن گوشه می شنویم که هنرمندان ما در تنگنای سختی در این زمینه هستند. به خاطر این که ارج کار این

برادران شناخته نمی شود، عمل کار این برادران شناخته نمی شود و نفوذ این کارها شناخته نمی شود و اهمیت تاریخ ساز این کارها شناخته نمی شود. می بینیم که افرادی را بمراکز فرهنگی می آورند، به هنری وارد می کنند که عمدتاً کارهای آنها به صورت کارهای ذوقی جانبی است. نه به صورت یک مجاهد بزرگ و عمیق که من به آن اعتقاد دارم. من یادم هست که قبل از انقلاب آثاری که از اشعار گروه های فلسطینی ترجمه می شد، بهترین وسیله بودند برای اینکه یک رابطه عاطفی بین ماها و مساله فلسطین برقرار بکند. ماتمام نظام های گوناگون را قبل از اینکه از روی تاریخ بشناسیم و اگر بخواهیم عمیق بشناسیم، از طریق فرهنگ آنهاست که بتوانیم بشناسیم تایک نوع رابطه ای برقرار کنیم و نقدشان کنیم بعد از انقلاب در حقیقت آن تصویر کاملی که می شود به دست داد، توسط هنرمندان ما ترسیم شده است. چه در قالب داستانها، چه اشعار و... ولی ما چقدر به اینها اهمیت داده ایم؟! این همان نکته ای که من می خواستم در اینجا تکیه بکنم و به این مساله پافشاری بکنم که مساله فرهنگ و مساله هنر در جمهوری اسلامی اگر بخواهد دچار ضایعه ای نشود و اگر بخواهیم جلوی این رودخانه عظیمی که به حرکت درآمده نگیریم و کمک کنیم به جویبار های کوچک تا به هم پیوندند و رودهای بزرگی را بسازند، فرهنگ بشری را آبیاری بکنند و دگرگونی و تحولی در آن به وجود بیاورند، به هنرمندان خودمان و هنر اسلامی خودمان توجه بیشتری باید داشته باشیم این همان چیزی است که الان دولت در پی آن است، ولی این کار نشدنی است مگر اینکه ملت ما و همه مسئولین نسبت به این مساله توجه کافی داشته باشند.